این سعادت روی ننماید کسی / جز پس از عمری و آن هم یک نفس

چون پس از عمری بشور و او تیز زد / زودتر از برق خاطف بگذرد

تشنه را گر در دریا قطره‌ای / در دل آید بلکه بر لب قطره‌ای

خاطر او کی شود زان قطره خوش / کی برد از جانش آن قطره عطش

بلکه چون آن قطره بر لب آیدش / تشنگی بر تشنگی افزایدش

چون رسد از تشنگی جانش بلب / گر کند شور و شغب نبود عجب

با خود آن گویم که هست ماجرا / سرگذشت عاشقان مبتلا

خود چه زان خوشتر که پیش یار زار / نالد از غمهای هجران زار زار

او چو بلبل در فغان و در خروش / یار چون گل سوی او ننهاده گوش

بر کشد آه و فغان کی نازنین / هجر تو با من چنین کرد و چنین

عمرها رنج و بلا بر من گماشت / خاطرم را آتش و دل افکار زد

گر کسی گوید که کامل حالتست / وصل ایشان از قرب جانان حاصلست

فرع ایشان متصل گشته با صل / جان ایشان بهره ور گشته ز وصل

پس ضروری حکایت بهر چیست / ور شد ایشان را حکایت بهر چیست

خوش نباشد در دهان آب زلال / در عطش کردن بیان رنج و ملال

خوش نباشد گنج قارون در بغل / خویشتن در مفلسی کردن مثل

خوش نباشد دامن یوسف بکف / زار نالیدن چو یعقوب از اسف

گویم آری لیک وصل بر کمال / باشد اندر نشئه دنیا محال

تا بود باقی بقایای وجود / کی بود صاف از کدر جام شهود

تا بود پیوند جان و تن بجای / کی شود مقصود کلی رخ گشای

تا بود قالب غبار چشم جان / کی توان دیدن رخ جانان عیان

بی فنای کل و بی جذب جنون / کی حریم وصل را محرم شوی

[illegible]